

واکاوی مؤلفه‌های صلح در سبک فکری مولانا بر اساس مثنوی

محمد تقی سیمپاری، رضا حیدری نوری*، ملک محمد فرخزاد
گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران

بهمن ۱۴۰۰، دوره ۱۴، شماره پیاپی ۶۹، صفحات ۱۷-۳۵

DOI: ۱۰.۲۲۰۳۴/bahareadab.۲۰۲۲.۱۴.۵۷۵۵

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

زمینه و هدف: اگرچه مانند بسیاری دیگر از پدیده‌های انسانی، نمیتوان تعریف دقیق و عمیقی از عرفان و تصوف ارائه داد، به یک اعتبار میتوان آن را کوششی در جهت ترسیم دنیایی عاری از خشونت و صلح قلمداد کرد؛ خلق عالمی به دور از خشکی و تعصب همراه با نوع‌دوستی که همگی از مؤلفه‌های صلح جهانی در عرفان است. صلح بعنوان یکی از بنیادین‌ترین نیازهای بشر در طول تاریخ، همواره کانون توجه فیلسوفان، عارفان و اندیشمندان بوده است. یکی از شاعران و عارفان ایرانی که در گسترش مفهوم صلح، مدارا، احترام و ارج گذاشتن بر تنوع و اختلاف میان فرهنگها و دوری از تشویش و کشمکش نقش برجسته‌ای را ایفا میکند، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است. اندیشه‌های صلح‌آمیز مولانا و جان تازه و ناب کلام وی را در این خصوص میتوان تعبیر کرد.

روش مطالعه: نگارندگان در این مقاله با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی قصد دارند از میان اندیشه‌های گوناگون مولانا که در اثر گرانسنگ وی «مثنوی معنوی» بیان گردیده است، صلح‌طلبی این شاعر و عارف را استخراج نمایند و پس از ذکر شواهد با تکیه بر مثنوی مولوی تصحیح رینولد نیکلسون، به توصیف و تحلیل داده‌ها و ارائه نتایج بپردازند.

یافته‌ها: عارفی چون مولانا بخوبی به آفات و بحرانهای روح و روان بشر در قالب آموزه‌های جهانی پرداخته است و مهمترین مؤلفه‌های این صلح با هستی کائنات را در قالب کلام شیوا و رسای خویش بیان نموده است. در واقع رسیدن به صلح، موانع و چالشهای آن از جمله دغدغه‌های ذهنی اندیشه صلح‌طلب مولانا است.

نتیجه‌گیری: جلوه‌های هستی‌شناسی صلح مولانا با کائنات از آشتی، تناسب و سازگاری اعداد موجود در عالم شروع میشود و به صلح با خداوند که کاملترین نوع صلح است ختم میگردد. نتایج این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی بر مبنای داده‌های کتابخانه‌ای صورت گرفته است نشان میدهد که صلح با طبیعت، خود، دیگران و خدا چهار رکن اساسی صلح از منظری جهان شمول و کلی در سبک فکری مولانا در مثنوی مطرح شده است و مرکزیت این صلح از نظر مولانا عشق است.

تاریخ دریافت: ۰۸ دی ۱۳۹۹
تاریخ داوری: ۱۲ بهمن ۱۳۹۹
تاریخ اصلاح: ۲۷ بهمن ۱۳۹۹
تاریخ پذیرش: ۱۵ فروردین ۱۴۰۰

کلمات کلیدی:

صلح، سبک فکری مولانا، مثنوی، خدا، انسان، کائنات.

* نویسنده مسئول:

heidari@iaue.ac.ir ✉

۰۳۳ ۴۲۴۳۳۰۳۳ (۲۵۵ ۰۹۸) ☎



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Analysis of the components of peace in Maulana intellectual style based on Masnavi

M.T. Simiari, R. Heidari Nouri *, M.M. Farrokhzad

Department of Persian Language and Literature, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran

ARTICLE INFO

Article History:

Received: ۲۸ December ۲۰۲۰

Reviewed: ۳۱ January ۲۰۲۱

Revised: ۱۵ February ۲۰۲۱

Accepted: ۰۴ April ۲۰۲۱

KEYWORDS

Peace, Maulana style of thought, Masnavi, God, man, the universe.

*Corresponding Author

✉ heidari@iaou-saveh.ac.ir

☎ (+۹۸ ۲۵۵) ۴۲۴۳۳۰۳۳

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: Although, like many other human phenomena, a precise and in-depth definition of mysticism and Sufism cannot be provided, in one sense it can be considered an attempt to depict a world free of violence and peace; Creating a world free from drought and bigotry with altruism, all of which are components of world peace in mysticism. Peace, as one of the most fundamental human needs throughout history, has always been the focus of philosophers, mystics and thinkers. One of the Iranian poets and mystics who plays a prominent role in spreading the concept of peace, tolerance, respect and reverence for diversity and differences between cultures and avoiding anxiety and conflict is Maulana Jalaluddin Mohammad Balkhi. Maulana peaceful thoughts and the fresh and pure life of his words can be interpreted in this regard.

METHODOLOGY: The authors of this article, relying on the descriptive-analytical method, intend to extract the peace of this poet and mystic from among the various ideas of Maulana, which is expressed as "Masnavi-Manavi" due to his precious work, and after mentioning the evidence, relying on Masnavi. Rumi corrected Reynold Nicholson to describe and analyze the data and present the results.

FINDINGS: A mystic such as Maulana has dealt well with the plagues and crises of the human soul and psyche in the form of universal teachings and has expressed the most important components of this peace with the existence of the universe in the form of his eloquent words. In fact, achieving peace, its obstacles and challenges are among the mental concerns of Maulana's peace-loving thought.

CONCLUSION: The ontological manifestations of Maulana peace with the universe begin with the reconciliation, proportion and harmony of the opposites in the universe and end with peace with God, which is the most perfect kind of peace. The results of this research, which has been done in a descriptive-analytical manner based on library data, show that peace with nature, self, others and God are the four basic elements of peace from a universal and general perspective in Maulana style of thought in Masnavi. According to Rumi, peace is love.

DOI: [1۰.۲۲-۳۴/bahareadab.۲۰۲۲,۱۴,۵۷۵۵](https://doi.org/10.22-34/bahareadab.2022.14.0700)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 ۲۲	 ۰	 ۰

مقدمه

صلح از مهمترین ضروریات و نیازهای جهان امروز تلقی میشود. بنظر میرسد که اندیشه صلح با هستی و کائنات عمری به درازنای تاریخ دارد. صلح امری مقدس و بشری است و نیازمند درک متقابل است. درک انسانها از علائق و خواسته‌های متفاوت، متکثر و نیازهای متنوع و شاید متغایر و از همه مهمتر درک این حقیقت بنیادین که همه انسانها و جوامع و فرهنگها و تفکرات میتوانند چراغهای یک حقیقت اصیل و یک نور شکوهمند باشند. باید به قدر و شأن همه چراغها التفات نشان داد. نکته حائز اهمیت در عرفان آن است که رسیدن به صلح بیرونی و اجتماعی، بدون دستیابی به صلح درونی، امکان‌پذیر نیست. در اصطلاح عارفان صلح از ارکان تصوف است؛ «تا آنجا که جهان و جهانیان بر اساس صلح و نوع دوستی است که استوارند و تا اعداد سازش نکنند موجودی تقرر خارجی نیابد» (نقد و بررسی نقش صلح‌طلبی در متون عرفانی، مظاهری: ص ۳۷).

انسان امروز بدنبال یافتن مأمّن امنی است تا در آن «من» گمشده خویش را بیابد، زیست‌جهانی که در آن دوباره به خویشتن خویش، آسمان، قدسیت و عرفان و مأمّن اصلی خویش بازگردد. مأمّنی که پایان‌بخش تشتهای او و پاسخ‌گویی به پرسشهایش باشد و او را به آرامش برساند. صلح، مدارا، بردباری و شکیبایی جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ و ادب ایران‌زمین از گذشته دور تا کنون دارد. صلح فقدان هر نوع جنگ و درگیری از مهمترین ضروریات جوامع از گذشته تا آینده محسوب میشود. گرچه صلح یک مفهوم مطلق نیست و ریشه در نوع جهان‌بینی انسان دارد اما از متون نظم و نثر پارسی چنین استنباط میشود که بزرگان فرهنگ و ادب ما همواره برای مدارا و صلح ارزش و اهمیت ویژه‌ای قائل بوده‌اند.

در این مقاله تلاش میشود مبانی صلح در فرهنگ اسلامی - عرفانی براساس آموزه‌های قرآنی و عرفانی مولانا مورد مذاقه و بررسی قرار گیرد. پرسش اصلی جستار پیش رو آن است که با توجه به مثنوی مولانا مصادیق و جلوه‌های صلح کدام است؟ فرضیه این پژوهش آن است که صلح در اندیشه مولانا در چهار حیطه صلح با خود، صلح با هستی، کائنات و جهان، صلح با طبیعت، و صلح با خدا مطرح میشود. مصادیق و جلوه‌های این صلح از نظر مولانا مدارا، پرهیز از خشونت، توجه به وحدت در عین کثرت، خویشتن‌داری و توجه به ماهیت و مفهوم عشق است.

سابقه پژوهش

آثار زیادی در باب اندیشه‌های مولانا وجود دارد، اما درخصوص «صلح» و توصیه‌های انسانی و جهانی مولانا بشکل ویژه بحث جدی نشده است و بیشتر کارهای انجام‌شده موضوعاتی کلی هستند که میتوان به برخی از آنها اشاره نمود. کریمی (۱۳۸۴) در کتاب «بانگ آب» به بررسی بحثهای جهان‌شمول مولانا در «غزلیات شمس»، «مثنوی» و «فیه‌ما فیه» پرداخته است و اشاراتی به صلح‌طلبی مولانا نیز دارد. کتاب «مولانای دیروز تا امروز» اثر لوئیس فرانکلین (۱۳۸۴) و طریق صوفیانه عشق (۱۳۸۳) از ویلیام چیتیک که در بخشهایی از این آثار نیز بصورت مختصر و پراکنده به مباحثی درخصوص اندیشه صلح‌مدارانه مولانا اشاراتی شده است. کوه‌گرد و شمشیری (۱۳۹۵) نیز در مقاله «صلح‌آموزی با اتکا به مبانی فلسفی عرفان اسلامی» مباحث مختصر و پراکنده‌ای درمورد صلح در اندیشه مولانا دارند. بازرگان (۱۳۸۹) در «مقاله مولانا و جهان صلح یکرنگ»، ضمن توجه به اندیشه صلح در افکار بزرگانی چون لوتر کینگ، مهاتما گاندی و ... به تأثیر عشق در صلح‌اندیشی مولانا بصورت مختصر و کلی توجه داشته است.

بحث و بررسی

واژه صلح در لاتین از واژه Peace برگرفته شده که آن نیز از واژه لاتین Pax و Pak به معنی بستن و محکم

کردن گرفته شده است. ریشه اصلی این واژه در لاتین به معنای استوار کردن است. مفهوم تحکیم بخشیدن که شالوده «صلح» است، ثبات و پایداری را نیز می‌رساند. بنابراین میتوان گفت صلح در انگلیسی و لاتین به معنای رسیدن به اوضاع ثبات و استحکام است که از هرگونه عوامل تزلزل و ناپایداری برکنار باشد. «صلح در سیاست به ثبات اجتماعی مربوط است، در معنای دینی به استحکام و پایداری در احوالات معنوی و دوری از ناسازگاری و در عرفان تثبیت همیشگی و درونی جایگاه معنوی سالک است» (صلح و مراتب آن در تصوف، شهرآیینی: ص ۲۳). صلح در اصطلاح صوفیه راه صفا یا همان نزدیکی جستن به گستره دل، محبت و همدلی و به معنای یکی شدن دلهاست.

صلح در کتاب لغت به معنای مسالمت و سازش مطرح شده است. در *اقراب‌الموارد* چنین آمده است: «صلح اسم از مصالحه و صلاح به معنای شایسته و خوب شده است» (قاموس قرآن کریم، قریشی: ص ۱۴۱). در کتاب *مصباح‌المنیر* در ماده صلح آمده است که: «الصلاح ضد الفساد» و برخی برآنند که صلح به معنای رفع اختلاف و آشتی است (پیوند مفاهیم اخلاق، عدالت و صلح، حسینی: ص ۳۶۳). در اصطلاح صلح اساساً به موارد زیر اطلاق میشود:

• پایان مخاصمات مشخص؛

• فقدان مخاصمات؛

• دوستی و مودت فعال، «سنت آگوستین قدیس اظهار میدارد که صلح راستین صرفاً فقدان مخاصمات فعال نیست؛ بلکه وجود آرامش در نظام است. در سالیان اخیر این تمایز با وضع برخی اصطلاحات مورد قبول واقع شده است. همزیستی مسالمت‌آمیز که در اکثر موارد دال بر خصومت پنهانی است و همکاری مسالمت‌آمیز که به تلویح برمساعی مجدانه برای تحقق بخشیدن به هدفهای مشترک و حل و فصل مناقشات به وجهی عادلانه دلالت دارد» (همان: ص ۳۶۳). بنابراین صلح در لغت به معنای آشتی و سازش و ایجاد شرایطی آرام، بی‌دغدغه و خالی از تشویش و کشمکش و ستیز است.

مفهوم صلح در دین و قرآن

صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز انسانها در کنار یکدیگر و در جوامع بشری جایگاه ممتازی در قرآن کریم و آموزه‌های آن دارد. در نظام همبسته عالم که نظام علی و معلولی است، صلح به معنای تکوینی آن برقرار است. «تناسب سلسله علل و معلولها و سنخیت واقعی و اجتناب‌ناپذیر بین علت و معلول و سازگاری و تخلف‌ناپذیری معلول با علت تامه خود و انقیاد همه موجودات درمقابل حضرت حق و هستی کل و کرنش و عبادت در مرحله تکوین در مقابل او، صلح عینی و خارجی را پدید می‌آورد» (ایده صلح جهانی در اصول تفکر قرآنی و برهانی، عرب: ص ۴۲۶). در سیر صعودی عالم کائنات همه عالم در وحدت هدف هماهنگ و موافقت و همه آنها یک چیز می‌جویند و آن کمال مطلق است. به عبارت دیگر موجودات عالم هم از نظر علت فاعلی و هم از نظر علت غایی و هم‌سویی درجهت نیل به کمال مطلق، با یکدیگر موافق و سازگارند. خداوند در قرآن، اصل صلح را به شیوه‌های مختلف مورد توجه قرار داده است. در آیه * وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ * (انبیا: ۱۰۷)، پیامبر (ص) بعنوان مظهر کامل رحمت و صلح و مهربانی معرفی شده است و به همین خاطر به ایشان سفارش شده است با مردم به نرم‌خویی رفتار کنند. از آیات قرآن که درخصوص خوبی و بدی نیز بیان شده است، بخوبی میتوان فهمید که خداوند از خوبی به بهترین وجه دفاع میکند: * وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعُ بِالْأَيْدِيهِ إِحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ

وَلَيْ حَمِيمٌ * (فصلت: ۳۴). یعنی هرگز خوبی و بدی برابر نیستند، بدی را به بهترین وجه از خوبی دفع کن که در نتیجه کسی که بین تو و او دشمنی بوده، به دوستی بسیار صمیمی تبدیل خواهد شد. البته این مرتبه از کمال فقط شامل کسانی است که شکیبیا بوده و دارای بهره عظیم و بزرگی از کمال باشند. چنانکه از آیات فوق برمی آید، فضای جنگ و خشونت و دشمنی و کینه‌توزی بصراحت در آیات قرآن مذموم و نکوهیده است و میتوان این فضا را با اخلاق و تحمل و بردباری و مدارا به فضای دوستی و صلح پایدار بدل ساخت. خداوند در اوصاف خردمندان نیز در سوره رعد میفرماید: * وَ يَدْرَعُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ * (رعد: ۲۲) یعنی آنان بدی را با خوبی دفع میکنند.

در قرآن کریم مفهوم صلح در مقابل فساد و گناه آمده است * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا * (اعراف: ۵۶). به عبارت دیگر صلح با عدالت و درستکاری ارتباط وثیقی دارد. در تفکر دینی و قرآنی، صلح به معنای رفع فساد و ایجاد آرامش و رفع کدورت بین افراد نیز بکار رفته است * أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ * (نسا: ۱۲۸). هدف از فرستادن انبیا، رفع اختلاف و تأمین صلح و امنیت در جامعه از طریق احکام الهی است. گویاترین واژه در قرآن کریم که معادل صلح در معنی متعارف آن قرار میگیرد، واژه سلم است. «سلم بیانگر صلح ایمانی و بیرونی است» (صلح و سلم در قرآن کریم، افتخاری و محمدی: ص ۵۳). اسلام دین زندگی مسالمت‌آمیز جهانی است. اندیشه آشتی میان آدمیان در سطح تمام بشریت و کائنات، مظهري از اندیشه صلح حاکم بر ارکان هستی است که نظریه اصولی و اساسی و اولیة اسلام است. «در اسلام قاعده اصلی و پایه‌ای، صلح است و در قرآن و سنت جنگ بجز در شرایط خاص و استثنایی تجویز نشده است» (سیری در سیره نبوی، مطهری: ص ۲۵). قرآن کریم برای صلح ارزش و اهمیت بسیاری قائل است چنانکه میفرماید: * وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * (حجرات: ۹). یعنی اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن طایفه‌ای که تعدی میکند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست میدارد» و نیز: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا...» (مائده: ۴۸).

در آیه ۲۰۸ سوره بقره خداوند متعال همه افراد بشر را به صلح دعوت میکند * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ * چنانکه مشاهده میکنیم خداوند نخستین اولویت را در روابط میان جوامع انسانی و میان انسانها در صلح و ایجاد آرامش میداند. در آیه ۸ سوره ممتحنه نیز خداوند متعال مشخص میکند ملت‌های مسلمان با کدام یک از ملت‌های غیرمسلمان رابطه صلح‌آمیز برقرار کنند: * لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * یعنی خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، بازنمیدارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید زیرا خدا دادگران را دوست میدارد.

صلح در عرفان

صلح از مباحث مهمی است که همواره در عرفان اسلامی جایگاه مهم و ویژه‌ای داشته و دارد و در قرون اولیه اسلام که دوران حاکمیت افکار زاهدانه بر حوزه تصوف و عرفان بود، کمتر شاهد بیان صریح نکاتی در زمینه صلح‌طلبی بودیم؛ اما بتدریج با ورود عشق به حیطة عرفان و ظهور اندیشمندان و بزرگانی چون مولانا، مباحثی مثل صلح و محبت بطور وسیع در عرفان اسلامی مطرح گردید.

عشق و محبت مبنای آفرینش و هستی است و صلح و آرامش قواعد اصلی تکوین هستی. مبنای نوع‌دوستی و آرامش انسان در روابط مسالمت‌آمیز او با هستی، خدا، انسانهای دیگر و خود قرار دارد. با فهم عمیق این نگاه در متون عرفانی است که انسان از تحمیل عقاید و اندیشه‌هایش به دیگران خودداری میکند، با دیگران مدارا میکند و در جهت حفظ روابط صلح‌آمیز با مجموعه هستی، هر آنچه در توان دارد را بکار میبندد و صلح و آرامش را در جامعه ساری و جاری میسازد. آیین تصوف بر پایه مهر و محبت استوار است. در عرفان اسلامی صوفی و عارف و متشرع و زاهد فرقی ندارند و همه یک راه را میپویند، بلکه همه جنگها و خصومت‌های زبانی و نژادی و قومی با ارباب مذاهب و ادیان و فرقی دیگر کنار گذاشته میشود و همه با هم در صلح و صفا و دوستی روزگار میگذرانند، این حقیقت که عرفان همواره در پی آن بوده است تا کینه‌ها، عداوتها و دشمنیها را از بین ببرد و وحدت و آشتی را در بین تمام انسانها برقرار سازد، وقتی بیشتر جلوه‌گر میشود که پایه عرفان بر آن بنا نهاده شده است. عرفان آیین گوشه‌گیری و ریاضت در خلوت نیست، بلکه راه و روش زندگی و عشق ورزیدن است و با عنصر عشق سعی در تلطیف خشونت دارد و در این راه از ادبیات بسیار بهره برده است تا در هیاهوی علوم عقلی و نقلی و کلام و فلسفه و مناقشات و درگیریهای آنها، راهی برای ایجاد و اتحاد بین همگان باز نماید.

عرفان با تکیه بر آموزه‌های مترقی اسلام، آیینی است که در آن بر محبت و مدارا توصیه شده و به پیروان آن سفارش گردیده است که با هم به بهترین شیوه گفتگو کنند و با روشی که منشور پیامبرش است یعنی رفق و نرمی با یکدیگر به تعامل بپردازند. در عرفان این توصیه‌ها با چاشنی عشق و وحدت وجود آمیخته گردیده و صلاهی عام در داده است. «در دایره عرفان بی‌اعتنایی به قوم‌اندیشی و تمرکز بر احساسات زلال انسانی که خود حاصل عبور از عواطف شخصی و اجتماعی است وجود دارد و متوجه میشویم که چگونه بر فردگرایی افراطی و عصبیتهای نژادی و مذهبی خط بطلان کشیده میشود. در جهان امروز که انسان از بحرانها و معضلات آشکار و پنهان رنج میبرد و شاید دلیل آن هم فراموش کردن حلقه واسطه خود با دنیای آرمانی خویش است قدم به قدم از مدار اندیشه، زیباشناسی و میراث‌های معنوی خود دور شده است» (دفتر عقل و آیت عشق، ابراهیمی‌دینانی: ص ۹۹). ادبیات عرفانی و بزرگان آن با هنر آموزه‌های خود، بنای هستی معنوی انسانها را از گذشته‌های دور تا کنون بنیان نهاده‌اند و بشر را به آرامش و صلح دعوت نموده‌اند. ایمان و باور داشتن به حقیقت دین و قبول نیروی مافوق نظام آفرینش که جهان به کمک او اراده میشود؛ سه نیرویی است که در عرفان به کمک عشق و محبت در جان و روح سالکان و اهل دل آمیخته میگردد تا آنها را به آرامش و صلح با تمام هستی و کائنات و خویشتن خویش نائل گرداند. نگرش مهربانانه عرفان به وسعت دنیاست؛ دایره وسیعی که در آن همه چیز و همه کس میگنجد. احترام، گذشت و مدارا حتی به معاندان و دشمنان در عرفان، هر کس را وادار به کرنش و تعظیم در مقابل این اندیشه‌های والا مینماید.

در عرفان اسلامی مجوزی برای خشونت وجود ندارد. عرفان اسلامی با تکیه بر بنیاد فکری توحیدی و باور به خالقیت خداوند یکتا، مهمترین گام را در تنظیم روابط بین انسانها و ایجاد صلح داشته است (کوه‌گرد و شمشیری، صلح‌آموزی با اتکا به مبانی فلسفی عرفان اسلامی: ص ۲۶). بنابر تعالیم عرفانی چنانچه در جامعه‌ای روابط انسانی بر پایه اصل وحدت و تعالیم آن تنظیم گردد، بسیاری از خشونت‌ها به صلح بدل میگردد. در آیه ۲۵ سوره یونس شرع مقدس، انسانها را به «سرای صلح» و سلامت دعوت میکند: * وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * یعنی خداوند به سرای صلح و سلامت دعوت میکند و هر کس را بخواهد و شایسته باشد، به راه راست هدایت میکند. اگر چنین دیدگاهی سرلوحه تفکرات انسانی قرار بگیرد، تمامی نزاعها و ستیزه‌ها به صلح و مهربانی بدل خواهد شد. عارفان با دیدگاه صلح‌جهانی همگامند و جز خیرخواهی و مصلحت‌جویی مردم اندیشه‌ای

ندارند و مبنای رفتارهای اجتماعی خود را بر پایه عشق، نرمی و ایثار قرار می‌دهند. این بینش معنوی تا مرحله‌ای پیش می‌رود که عارفی چون شیخ ابوالحسن خرقانی می‌گوید: «از ترکستان تا به در شام کسی را خار در انگشت شود، آن از آن من است و همچنین اگر از ترک تا شام کسی را قدم در سنگ آید، زیان آن مراست و اگر اندوهی در دلی است، آن دل از آن من است» (تذکره‌الاولیا، عطارنیشابوری: ص ۵۹۰). این سخنان نشان‌دهنده این حقیقت است که عرفان و تصوف طریقه‌ای خشونت‌مدار نیست، بلکه راهی است صلح‌طلب به جامعه بشری و همدردی با محرومان و مظلومان و دستگیری از آنان؛ بر این اساس است که عارفی چون قشیری می‌گوید: «مردمان را به مال خشنود نتوانی کردن، به گشادگی روی و نیکویی خوی ایشان را خشنود کنی» (رساله قشیری: ص ۳۹۲).

سری سقطی در این باب می‌گوید: «حسن خلق آن است که نرنجانی و رنج خلق بکشی بی کینه و مکافات» (تذکره‌الاولیا: ص ۲۹۶). در *عوارف/المعارف* نیز چنین آمده است: «مدارا کردن با کافه خلق از اخلاق صوفیان است و گفته‌اند هر چیزی را جوهری است و جوهر انسان عقل است و جوهر عقل صبر است و دلیل عقل مرد، تحمل اذی و مؤونت مسلمانان است و مدارا کردن با خلق، دفع زهر نفس کند و رد طیش و سرسبکی و زودخشمی» (مجموعه مصنفات شیخ اشراق، سهروردی، ج ۳: ص ۱۱۲). قشیری در خصوص «احنف قیس» و مدارا و صبوری او با دشمنان آورده است که «مردی او را دشنام میداد و از پس وی میدوید. احنف چون با قبیله خویش رسید بایستاد و گفت اگر چیزی دیگر اندر دلت مانده است بگو آنجا تا کسی از این بیخردان از قبیله ما نشنود که تو را جواب دهد» (رساله قشیری: ص ۳۹۴). عرفان اسلامی، تبدیل روح بشری به روح جهانی کل‌نگر است که صلح با دیگران و جهان می‌اندیشد.

صلح عارفانه از تعصب و سخت‌گیری کورکورانه میکاهد تا انسان را با واقعیت‌های دین و جامعه آشنا کند تا از هر چیز به اندازه طبیعی و واقعی آن انتظار داشته باشیم و دچار سختگیریهای متعصبانه نگردیم. عطار در تذکره‌الاولیا در این خصوص می‌گوید: «سه چیز مجوید که نیابید، عالمی که علم او به میزان عمل راست بود، مجوید که نیابید و بی عالم بمانید؛ و عالمی که اخلاص با عمل او موافق بود مجوید که نیابید و بی‌عمل بمانید و برادر بی‌عیب مجوید که نیابید و بی‌برادر بمانید» (تذکره‌الاولیا: ص ۱۰۱).

با این دیدگاه است که عرفا بسوی تحمل غیر و محبت به خلق پیش می‌روند و جامعه را به آرامش دعوت می‌کنند: «حمدون قصار گوید صحبت با صوفیان کنید که زشت را نزد ایشان عذرها بود و نیکی را بس خطری نباشد تا تو را بزرگ دارند و تو بدان در غلط افتی» (همان: ص ۴۰۵). بایزید بسطامی بی‌حرمتی به انسانها و خوار کردن آنها و روابط عاری از مدارا و حرمت انسانی را زیانبارتر از گناه میدانند: «هلاک خود بر دو چیز است: یکی خلق را حرمت نداشتن و یکی حق را منت نداشتن» (همان: ص ۳۲۱). از دیدگاه عرفان تکثر و تنوع واقعیتی انکارناپذیر است اما مهم چگونگی مواجهه با این واقعیت است. وحدت وجود عبارت است از اینکه تنها وجود مطلق خداوند است و جمیع موجودات از طریق تجلی از او صادر گشته‌اند و همه دنیا نسبت به خدا در حکم اشعه است نسبت به خورشید. «با وحدت شهود نقش دویی از دیده عارف برمیخیزد. وجود حق را در جمیع ذرات عالم مشاهده مینماید که در هر نشئه‌ای به اسمی و صفتی خاص تجلی نموده است» (مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن‌راز، لاهیجی: ص ۱۶۰).

مولانا و صلح

فلسفه اصلی جهان‌بینی مولانا را میتوان در این عبارت خلاصه کرد که «هیچ بد مطلقى در جهان وجود ندارند» و همین اندیشه مرامنامه و مانیفیست فکری مولانا برای صلح‌طلبی را رقم می‌زند که:

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان
(مثنوی، ۴/ ۴۲۲۱)

برای واکاوی صلح در اندیشه مولانا لازم است مصادیق صلح را نخست تعریف نماییم، آنگاه نظر مولانا را درخصوص هر یک به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار دهیم؛ در ابتدا لازم است زیرساختهای فکری مولانا را که سبب گسترش توجه به صلح در اندیشه وی میشود بیان کنیم:

نفی خشونت

یکی از عمده‌ترین نیازهای انسان امروز، پرهیز از خشونت و افراطی‌گری است و مولانا قرن‌ها پیش در اشعار زیبای عرفانی خود ظرفیتی بسیار برای پرهیز از خشونت، نکوهش منازعه و مخاصمه، خشونت و پرهیز از آن را بوجود آورده است. مولانا خشم را از ضعفهای بشری میداند که باید بر آن غلبه کرد و به مقتضای آن عمل نکرد:

خشم خود بشکن و مشکن تیر را چشم خشم خون شمارد شیر را
(همان: ۲/ ۲۱۳۰)

مولانا خود از زمره انسانهای خودشکوفاست، انسانهایی که این توانایی را دارند تا زندگی را با احترام، لذت، شگفتی و پرهیز از خشم با وجود ضعف تحسین کنند، هرچند که این تجربیات در نظر دیگران کم‌رنگ و بی‌رنگ شده باشد اما برای او پیوستگی دائم با «عقل کل» که عقل الهی و معنوی است سبب صلح کل و پرهیز از خشم میگردد:

من که صلحم دائماً با این پدر این جهان چون جنستم در نظر
هر زمان نو صورتی و نو جمال تا ز نو دیدن فرومیرد ملال
(همان: ۴/ ۳۲۶۴)

مولانا خشم را در کنار سایر اوصاف رذیله اخلاقی برمی‌شمارد و پیروی از آن را سبب دگرگونی روحی میداند:

خشم و شهوت مرد را احول کند ز استقامت روح را مبدل کند
(همان: ۱/ ۳۳۴)

مولانا برای رسیدن به این هدف معتقد است تا زمانی که بین اضداد، آشتی برقرار نشود، خشونت‌ها پایان نمیپذیرد:

جنگهای خلق بهر خوبی است برگ بی‌برگی نشان طوبی است
خشمهای خلق بهر آشتی است دام راحت دائماً بی‌راحتی است
هر زدن بهر نوازش را بود هر گله از شکر آگه میکند
جنگها می آشتی آرد درست مارگیر از بهر یاری مار جست
(همان: ۳/ ۳۶۶۵)

نظام اندیشگانی مولانا آنچنان کتاب مثنوی را سرشته است که در عین بیان مفاهیم والای عرفانی، هدفگیری و جهتگیری و غایت داستانها و تمثیلات آن بیان نکات اخلاقی و انسانی است که هر یک بتنهایی برای صیانت از حریم آزادی و تعالی انسانی لازم و ضروری است: پیام نفی خشونت و برقراری صلح و ایجاد همدلی.

من فردی و من جهانی

در اندیشه مولانا، «من فردی» آدمی در سایه یگانگی با خالق هستی به «من جهانی» و بزرگ تبدیل میشود. سبک فکری مولانا و جهان‌بینی او نگرشی فرااقلمی و فراقومی او اصالت با روح و جان آدمی است: جهان‌بینی عاشقانه

مولانا بیش از جسم و مادیات، تکامل روحی را در نظر دارد. در این بینش کثرت در وحدت فانی است و اصل مشترک الهی و وجه فطری در میان بشر، حیطة تفاوت‌های ملی و زبانی را درمینورد و همین مسئله سبب میشود نوعی دیدگاه «من جهانی» و تبدیل «من فردی» به «فرامن» ایجاد گردد. مولانا در فیه‌مافیه در اشاره به همین معنا میگوید: «چون تأمل کنی اصل تو باشی و اینها همه فرع تو، چون فرع تو را چندین تفصیل و عجایبها و احوال و عالمها بلعجب بی‌نهایت باشد، بنگر که تو را که اصلی چه احوال باشد» (فیه مافیه: ص ۱۲۹).

دیدگاه «من جهانی» در اندیشه مولانا محصول تأمل عمیق و اساسی او و پیرامون خاستگاه انسان و آغاز و انجام اوست. نگرش فراوطنی روحیه‌ای را بوجود می‌آورد که در آن تضادها، اختلافها، رنگ، نژاد، خشونت و قومیت رنگ باخته و آنچه که هست تبدیل به صلح و یکرنگی میشود:

منبسط بودیم و یک جوهر همه	بی سر و بی پا بدیم آن سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب	بی‌گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید از منجنیق	تا رود فرق از میان این فریق

(مثنوی: ۱/ ۴۲۳)

ماهیت این نوع نگرش، ایجاد تفاهم است و یکرنگی است. دیدن وحدت در کثرت سبب ایجاد این حس یکرنگی و کنار گذاشتن تمامی اختلافها و رسیدن به صلح پایدار میشود؛ چراکه روح و جان از تمام دورنگیها و تفرقه‌ها میراست:

لیک از تأنیث جان را باک نیست	روح را با مرد و زن اشراک نیست
از مؤنث وز مذکر برتر است	این نه آن جان است کز خشک و تر است
این نه آن جان است کافزاید ز نان	یا گهی باشد چنین گاهی چنان...
جان کمال است و ندای او کمال	مصطفی گویان آر حنا یا بلال

(همان: ۱/ ۱۹۶۰)

عارف به یکرنگی روح انسانی در اندیشه فراوطنی دست یافته است. در تمثیلات عرفانی، بویژه در سبک فکری مولانا، رنگها همه متکثر و متنوعند، اما هر رنگی به وجه اصل و نوری که از آن منشعب شده است بازمیگردد و درست در همین زمان است که نزاعها پایان میپذیرد و رنگها به بیرنگی و خشونت‌ها به صلح تبدیل میگردد. از این روست که مولانا بصراحت مرزبندی نژادی و اقلیمی را زیر سؤال میبرد:

ای بسا هندو و ترک همزبان	ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگر است	همدلی از همزبانی بهتر است
غیر نطق و غیر ایما و سَجَل	صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

(همان: ۱/ ۶۲۷)

در این دیدگاه مولانا با ازمیان برداشتن تفاوت‌های زبانی، بدنبال یافتن وجه اشتراکی جهت دست‌یابی به اندیشه صلح است. مولانا اختلافها و نزاعها را در تکثرهای ظاهری و غفلت از حقیقت میداند و بر آن است که آگاه نبودن از سر نامها و نزاع بر سر ظواهر است که صلح را از حیطة روابط فردی آدمیان برمیچیند و بجای آن آتش فتنه را برمی‌افروزد:

چارکس را داد مردی یک درم آن یکی گفت این به انگوری دهم

آن یکی دیگر عرب بد گفت لا
 آن یکی ترکی بُد و گفت ای بنم
 آن یکی رومی بگفت این قیل را
 در تناز آن نفر جنگی شدند

من عنب خواهم نه انگور ای دغا
 من نمیخواهم عنب خواهم ازم
 ترک کن خواهیم استافیل را
 که ز سرّ نامها غافل بدند

(همان: ۲۳۳۴/۲)

در اندیشه مولانا بیاد آوردن «من جهانی» و یا همان «فرامن» که در واقع تداعی اتحاد جانها در عالم غیب است، عاملی است جهت رفع اختلافها و برقراری صلح در نظام هستی:

تفرقه برخیزد و شرک و دویی
 وحدت است اندر وجود معنوی
 چون شناسید جان ما جان تو را
 یاد آرند اتحاد ماجری

(همان: ۴۸۹۱/۴)

خودآگاهی و شناخت یا صلح با خود

خودآگاهی از دیدگاه مولانا برای درک زندگی بهتر و توجه به صلح پایدار عنصری لازم و ضروری است؛ چراکه مولانا بر آن است که محدودیتها، تعصب و تنگناها از خیالات بی‌ثمر ریشه میگیرد. در جهان امروز که جهانی سرتاسر اضطراب، دغدغه و پیچیدگی است، مولانا توصیه میکند اگر انسان با نیروهای آرامش‌بخش درونی خویش انس بگیرد و به صلحی پایدار در درون خویش دست یابد، میتواند با دنیای بیرون نیز در صلح و صفا باشد:

راه لذت از درون دان نه از برون
 ابلهی دان جستن قصر و حصون

(همان: ۶۲۰۵/۶)

از نگاه مولانا خودشناسی حلقهٔ گمشدهٔ ارتباطات انسانی است، چراکه این خودشناسی راهی بسوی ایجاد صلح درونی و تبع آن صلح با هستی و کائنات است؛ چراکه تا انسان بطور حقیقی شناخته نشود، امکان هم‌زیستی مسالمت‌آمیز او با دیگر هم‌نوعان و جهان هستی محقق نمیشود. ارتباط انسان با خود یا «خودپژوهی» را مولانا اینگونه توصیف میکند:

تا بود تابان شکوفه چون زره
 چون شکوفه ریخت میوه سر کند
 میوه معنی و شکوفه صورتش
 چون شکوفه ریخت میوه شد پدید

کی کند آن میوه‌ها پیدا گره
 چون که تن بشکست جان سر برزند
 آن شکوفه مزده، میوه نعمتش
 چونکه آن کم شد این اندر مزید

(همان: ۲۴۲۷/۱)

آن زمان که انسان به صلح با خویشتن دست یابد، غم، دلمردگی و تفرقه از وجود او رخت برمی‌بندد؛ در واقع مولانا بر آن است که شرایط بیرونی آنگونه تحقق مییابد که در درون می‌اندیشیم. درونی غمناک و ستیزه‌جو، پرخاش و خشونت را به ارمغان می‌آورد و برعکس درونی آرام، ارمغانی صلح‌آمیز را در پی دارد:

گر تو برگردی و برگردد سَرت
 ورتو در کشتی روی بر یم روان
 گر تو باشی تنگدل از ملحمه
 ورتو خوش باشی به کام دوستان

خانه را گردنده بیند منظر
 ساحل یم را همی‌بینی روان
 تنگ بینی جو دنیا را همه
 این جهان بنمایدت چون گلستان

(همان: ۴۷۲۹/۴)

مولانا معتقد است اگر با خویشتن خویش در صلح باشیم، میتوانیم به مدارا و صبوری و احترام به دیگران دست یابیم:

از بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گل برویی رنگ‌رنگ
سالها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش
(همان: ۱/ ۱۹۳۵)

در سنت عرفانی «معرفت نفس» قرین و همدوش «معرفت حق» معرفی شده است؛ و این مسئله خود گویای این حقیقت است که خودآگاهی را لازمه‌ی خداآگاهی و بلکه مقدمه‌ی آن میدانند: «تا کسی نفس را نشناخت، ریاضت و مجاهدت وی را سود ندارد ... و رسول (ص) گفت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (کشف‌المحجوب: ص ۲۴۷). از همین روست که از دیدگاه مولانا شناخت خود مقدم بر شناخت علوم دنیوی است:

در گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر عقده چندی دگر بگشاده گیر
عقده‌ای کان بر گلوی ماسست سخت که بدانی که خسی یا نیک بخت
(مثنوی: ۵/ ۵۱۰۲)

بعد از دستیابی به این خودآگاهی است که شرایط صلح با دیگران فراهم میگردد:

ای مسلمان خود ادب اندر طلب نیست الاحمل از هر بی‌ادب
هر که را بینی شکایت میکند که فلان کس راست طبع و خوی بد
این شکایت‌گر بدان که بدخو است که مران بدخوی را او بدگو است
(همان: ۴/ ۴۶۲۷)

از نصایح مولانا چنین استنباط میشود که هر انسانی به مدد شناخت تواناییهای خویشتن و آشتی با خود و خودآگاهی میتواند درمقابل بدخویهای دیگران و بدگوییهای آنها راه صلح را در پیش گیرد و در آن زمان است که میتواند با «خستی خسان» بسازد:

چون بسازی با خستی این خسان گردی اندر نور سنتها رسان
کانبیا رنج خسان بس دیده‌اند از چنین ماران بسی پیچیده‌اند
(همان: ۶/ ۶۲۰۵)

از دیدگاه مولانا، انبیا نیز با رسیدن به این آرامش درونی و آشتی با خود است که میتوانند آزار و اذیت و خشونت دیگران را به صلح و مدارا تبدیل سازند.

صلح با دیگران

صلح با دیگران در علم روانشناسی اجتماعی که در پی دستیابی به علل پدید آمدن رفتارها، احساسات و افکار افراد در موقعیتهای اجتماعی و نیز شناخت هریک از آنهاست، «اینگونه صلح و آشتی و پرهیز از خشونت را رفتارهای مؤمن اجتماعی یا حمایتی (prosocial) مینامد و مقصود از آن را هرگونه رفتاری میدانند که جلوه‌های صلح را در روابط اجتماعی تقویت میبخشد و از خشونت میکاهد» (رفتارهای اجتماعی کودکان، آیزنبرگ: ص ۹). مولانا معتقد است که انسان در مواجه شدن با شرایط ناگوار و سخت اجتماعی میتواند بجای خشونت و درگیری به صلح و همدلی روی آورد:

زور را بگذار و زاری را بگیر رحم سوی زاری آید ای فقیر
(مثنوی: ۵/ ۵۴۷۴)

این نکته‌ای مهم است که مولانا ریشه‌های جنگ را در درون میجوید و انگیزه‌های روانی و ژرف آن را مورد واکاوی قرار میدهد:

هست احوالم خلاف همدگر	هر یکی با هم مخالف در اثر
چون که هر دم راه خود را میزنم	با دگر کس سازگاری چون کنم؟
موج لشکرهای احوالم ببین	هر یکی با دیگری در جنگ و کین
مینگر در خود چنین جنگ گران	پس چه مشغولی به جنگ دیگران
یا مگر زین جنگ حقت واخرد	در جهان صلح یکرنگت برد

(همان: ۶/۶۵۹۴)

به تأیید نظر مولوی‌شناسان بزرگ، انسان موضوع اصلی رویکرد مولوی بویژه در مثنوی است. مولانا دیدگاه جامع و عمیقی به انسان و نگرشهای اخلاقی و اجتماعی او دارد و اصل را بر شناخت انسان قرار میدهد:

آدمی کوهی است چون مفتون شود	کوه اندر مار حیوان چون شود
خویشتن نشناخت مسکین آدمی	از بلندی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت	بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت

(همان: ۳/۳۰۷۵)

صلح با دیگران زیربنای فرهنگ روابط انسانی و زمینه‌ساز ایجاد ثبات و آرامش است. مولانا با تأکید بر این نکته قرآنی که سختگیری و نامهربانی سبب دوری انسانها از یکدیگر میشود، ایجاد صلح و ثبات در روابط انسانی را بخوبی مد نظر قرار میدهد. در آیه ۱۵۹ سوره مبارکه آل عمران خداوند خطاب به پیامبر (ص) میفرماید: * وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَآتَفَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ * یعنی ای پیامبر اگر سختگیر و نامهربان بودی، مردم از دور تو پراکنده میشدند؛ درست به همین دلیل است که معتقد است خشونت در جامعه مانند ریختن آب در «دیگدان روغن» است و سبب ویرانی میشود:

آب اگر در روغن جوشان کنی	دیگدان و دیگ را ویران کنی
--------------------------	---------------------------

(مثنوی: ۴/۴۸۰۹)

مولانا تحمل کردن دیگران را از ادب میداند، آموزه اخلاقی که اگر انسان معاصر آن را مورد توجه قرار دهد سبب ایجاد صلح پایدار و نوع‌دوستی میگردد:

ای مسلمان خود ادب اندر طلب	نیست آلا حمل از هر بی‌ادب
هر که را بینی شکایت میکند	که فلان کس راست طبع و خوی بد
این شکایتگر بدان که بدخو است	که مر آن بدخو را او بدگو است

(همان: ۴/۴۶۲۷)

عشق مؤلفه اصلی ایجاد این صلح با دیگران در اندیشه و دستگاه فکری مولانا است. «در نگاه مولانا عشق در مرحله نخست در تقابل با هسته مرکزی خودخواهی و خودشیفتگی است، عشق چه این جهانی و چه آن جهانی، ضد خودمحوری است» (راه عرفانی عشق، چیتیک: ص ۱۹۵)

آفرین بر عشق کل اوستاد	صدهزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک مفترق در رهگذر	یک سیوشان کرد دست کوزه‌گر

(همان: ۲/۳۷۴۴)

و به همین دلیل جنگ و اختلاف و تفرقه را از آن کسانی میدانند که جوهر تفرقه در وجود آنهاست و ارواحشان از روح حیوانی است نه روح الهی:

تفرقه در روح حیوانی بود نفس واحد روح انسانی بود
(همان: ۲ / ۱۳۵۱)

و نیز:

روح خود را متصل کن ای فلان زود با ارواح قدس سالکان
زان همه جنگند این اصحاب ما جنگ کس نشنید اندر انبیا
(همان: ۴ / ۵۰۲۱)

مولانا صلح به دل و رفتار را بر بیان ظاهری آن ارجح میدانند؛ وی زبان باطن را بر بیان ظاهری آن ارجح دانسته و زبان باطن و نیت حقیقی صلح با دیگران را درست مانند زبان بین مادر و کودک میدانند:

همزبانی خویشی و پیوندی است مرد با نامحرمان چون بندی است
(همان: ۱ / ۱۲۱۴)

مولانا در ایجاد صلح با دیگران به جنبه‌های اجتماعی عرفان توجه مینماید؛ چراکه عارفان حقیقی بجز خیرخواهی و مصلحت‌جویی مردم اندیشه‌ای دیگر ندارند و مبنای رفتار اجتماعی خود را بر نرمی و مدارا بنا مینهند. چنانکه پیشتر تبیین گشت، نحوه ارتباط انسان با انسانهای دیگر متأثر از نحوه ارتباط انسان با خویشان است و نحوه ارتباط انسان با دیگران به میزان آرامش یا جدال درونی هر شخص با خویشان خویش بستگی تام و تمام دارد. مولانا بر این عقیده است که صلح با دیگران زمانی حاصل میشود که خود را وقف دیگران کنی مانند نوح (ع) که مبنای کارش تنها خدمت بود:

مشتری گرچه که سست و بارد است دعوت دین کن که دعوت وارد است
خدمتی میکن برای کردگار با قبول و ردّ خلقت چه کار؟
(همان: ۶ / ۶۹۵۲)

با چنین اندیشه‌ای انسان حتی با دشمنان خویش نیز راه صلح را در پیش میگیرد:

بر همه کفار ما را رحمت است گرچه جانِ جمله کافر نعمت است
بر سگانم رحمت بخشایش است که چرا از سنگهاشان مالش است
آن سگی که میگذرد گویم دعا که از این خو وارهانش ای خدا
(همان: ۳ / ۳۰۰۷)

در پرتو چنین اعتقادی است که مولانا به نوعی ارتباط عمیق در روابط اجتماعی دست مییابد:

هین ز بدنامان نباید ننگ داشت هوش بر اسرارشان باید گماشت
(همان: ۶ / ۶۰۲۸)

مولانا این صلح و نیکی به خلق را چنین توصیف میکند:

خیر کن با خلق بهر ایزدت یا برای راحت جان خودت
تا همواره دوست بینی در نظر در دلت ناید ز کین ناخوش صور
(همان: ۴ / ۵۰۰۲)

با قبول این اندیشه که لازمه صلح با دیگران، پذیرفتن آنان است مولانا میگوید:

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان
(همان: ۴/۴۲۲۱)

صلح پایدار در اجتماع زمانی محقق میشود که افراد حول محور عشق در حرکت باشند:

جمع باید کرد اجزا را به عشق تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق
(همان: ۴/۴۷۸۱)

مولانا دعوت‌کننده آدمیان به جهان یکرنگی و صلح است. مولانا با چنین اندیشه‌ای همه بشریت را بر سر خوان الهی مبیند و برای همه حق و حقوق انسانی در نظر میگیرد و توصیه میکند از جنگ و ستیز باید دوری شود و جنگ و نزاع چیزی نیست جز کج‌بینی انسانها:

اختلاف خلق از نام اوفتاد چون به معنا رفت آرام اوفتاد
از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و یهود
(همان: ۲/۱۰۷۳)

شرط امنیت بخشیدن به دیگران آن است که «گوینده به مرز آرامش و صلح جاودان رسیده باشد، زیرا ریشه ایمان در احساس امنیت و زیستن در فضای امن حاصل از ایمان و یقین است» (پیامهای جهانی مولوی برای انسان امروز، قبادی و گرجی: ص ۱۰۵). با توجه به قرائن موجود مولانا به صلحی پایدار در درون خویش رسیده است که دیگران را به زیبایی و گیرایی هرچه تمامتر به صلح فرامیخواند.

صلح با طبیعت

در اندیشه عرفانی مولانا ظرفیتهای و مؤلفه‌هایی است که صلح و دوستی او را با طبیعت بخوبی نشان میدهد. از آنجاکه مولانا به خالقیت و فاعلیت مطلق خداوند و وحدت وجود اعتقاد دارد، تمام اجزای هستی را از حق میداند و رعایت حرمت آنها را احترام به شئون الهی و صلح با آنها را صلح با خالق میداند؛ از این رو در جهان‌بینی خدامحور او بخشی از التهابات و هیجانات روحی انسان، حاصل از عدم برقراری روابط صلح‌آمیز با طبیعت و در نتیجه خالق آن است. ارتباط انسان با طبیعت از یک سو به ارتباط انسان با خویشتن خویش و دیگران و از سوی دیگر به ارتباط انسان با خداوند مرتبط میشود. کل‌نگری مولوی ما را به این نکته رهنمون میسازد که فلسفه حیات بشری در گرو ارتباط و هماهنگی انسان با طبیعت و صلح با آن است:

گفت پیغمبر شما را ای مهان جزو پدر هستم شفیق و مهربان
زان سبب که جمله اجزای منید جزو را از کل چرا بر میکنید؟
جزو از کل قطع شد بیکار شد عضو از تن قطع شد مردار شد
تا نپيوندد به کل بار دگر مرده باشد نبودش از جان خبر
ور بجنبند نیست آن را خود سند عضو نو ببریده هم جنبش کند
(همان: ۳/۳۲۱۱)

مولانا بر آن است که تمام عالم طبیعت و هستی و کائنات، تجلی صورت عقل کل است و اگر انسان بسبب انحراف و طغیان، نظام صلح هستی را برهم زند و کائنات را برنجاند، طبیعت نیز برای او صورت غمگین مییابد. خداوند در جهان تجلیات گوناگون دارد؛ از این رو باید با تمامی این تجلیات نرد عشق باخت. مولانا ما را به دیدی نو به عالم

هستی دعوت میکند و از خداوند دید و بینشی را طلب میکند تا با کمک آن بتواند به تعادل رفتاری نسبت به کائنات دست یابد:

بعد از این ما دیده خواهیم از تو بس تا نپوشد بحر را خاشاک و خس
(همان: ۵۲۱۳/۶)

صلح با خدا

صلح با خدا کانون، محور و مقصد اصلی اندیشه مولانا خداست. «نثر و شعر مولانا، همه بر گرد خدای میگردد که آثار صنعتش در کائنات هویدا است» (من بادم و تو آتش، شیمل: ص ۸۱) و مسئله اصلی مثنوی توحید است. مولانا عارفی خدامحور است که هر چه هست و هر چه میبینید، خداست:

هرچه اندیشی پذیرای فناست آنکه در اندیشه ناید آن خداست
(مثنوی، مولانا، ۱۹۷۱/۲)

مولانا بر پایه تکیه بر بنیاد اندیشه توحیدی و باور به خالقیت خداوند یکتا، مهمترین گام را در تنظیم روابط انسان با دنیای پیرامون خویش برداشته است. در جهان بینی وحدت وجودی مولانا، وحدت طلبی و گذار از تکثر به وحدت الهی سبب ایجاد «بی‌رنگی» و صلح میگردد:

چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی
(همان: ۲۹۱/۱)

اگر بخواهیم عصاره مطالب و موضوعات مثنوی را در یک عبارت خلاصه نماییم، باید گفت این مطلب بررسی ارتباط انسان با خداست. خدای مولانا خدایی است که میخواهد شناخته شود و خود را از نهانخانه سردمدی خویش ظاهر میسازد و در جهان هستی تجلی مینماید؛ اما تنها راه مشاهده قلبی او نشانه‌های است که در عالم هستی وجود دارد. عشق به خدا، تنها راه رسیدن به صلح با او، هستی، کائنات و دیگران است. مولوی از رابطه عاشقانه‌ای با خدا سخن میگوید که عنصر عشق در آن راهگشای تمامی مشکلات و پابان بخش تمامی خشونت‌ها و ناهنجاریهاست:

عشق آن زنده گزین کو باقی است کز شراب جانفزایت ساقی است
(همان: ۲۱۹/۱)

یکی از راههای ایجاد صلح با خداوند، از نظر مولانا نیایش است:

اینقدر گفتم باقی فکر کن فکر اگر جامد بود رو ذکر کن
ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشید این افسرده‌ساز
(همان: ۵۶۷۶/۶)

نیایش بنده با خدا موجب افروخته شدن نیرو و قوای مثبت و سازنده در فرد میتواند و بدینگونه فرد به آرامش میرسد و مستعد ایجاد آرامش در جهان هستی میگردد. بنده باید در غم و شادی به یاد حق باشد؛ بگونه‌ای که غم و شادی به هیچ عنوان ارتباط او با خدا را تحت تأثیر قرار ندهد، این چنین رابطه عاشقانه‌ای که بی چشمداشت و توقع است تنها برای فردی امکان پذیر است که به مرحله صلح پایدار و درونی با تمامی عناصر رسیده باشد. مولانا عشق به حق یعنی عشق حقیقی را عشقی میداند که همواره میتابد و هرگز خاموش نمیشود، اگر از یک سو جلو تابش آن گرفته شود، از سوی دیگر حجاب را پاره میکند و میدرخشد:

ترسم از خامش کنم آن آفتاب از سوی دیگر بدرآند حجاب
در خموشی گفت ما اظهر شود که ز منع آن میل افزونتر شود

(همان: ۶/۶۶۹۶)

مهمترین کارکرد عشق به خدا از بین رفتن اوصاف رذیله انسانی، خشم، حسادت و دنیادوستی است که در نهایت به ایجاد صلحی پایدار منتهی میشود:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و جمله عیبی پاک شد
(همان: ۱/۲۲)

آنگاه که بنده عاشقانه رو بسوی خداوند بیاورد و زندگی خود را بر مبنای عشق با او قرار دهد، کاری جز کسب رضایت او نمیکند و با این عشق، تمام آشوبها و ناآرامیها و ناهنجاریهای اخلاقی را از بین میبرد:

شاد باش ای عشق خوش‌سودای ما ای طبیب جمله عتتهای ما
ای دواى نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
(همان: ۱/۲۴)

مولانا نام خداوند را چون مُشکی میدانند که روح‌پرور و جان‌افزاست و همین تشبیه، بخوبی روشن‌کننده آن است که آنگاه که بنده با عشق پروردگار قرین گردد، جانی آرام و اندیشه‌ای صلح‌طلب خواهد داشت:

مشک را بر تن مزین بر دل بمال مشک چه بود نام پاک ذوالجلال
(همان: ۲/۱۰۲۵)

در سبک فکری مولانا، عشق به خداوند در تقابل با هسته مرکزی خودخواهی است، چراکه عشق به خداوند، ضد خودمحوری است و خودمحوری عامل اصلی درگیریها و نزاعهای بشری؛ اما آن زمان که نور عشق به انسان عطا میشود تمام تفرقه‌ها و دوئیتهای رخت برمییندند:

زانکه عاشق در دم نقد است مسست لاجرم از کفر و ایمان برتر است
کفر و ایمان هر دو خود دربان اوست کاوست مغز و کفر و دین او راست پوست
(همان: ۴/۴۵۷۹)

اعتقاد به چنین اندیشه‌ای انسان را از مرزبندیهای تنگ بشری میرهاند و به جهانی یکرنگ نزدیک میسازد که همه چیز در آن در کمال صلح و صاست:

دور گردون را ز موج عشق دان گر نبودی عشق بفسردی جهان
(همان: ۵/۵۳۴۳)

بنابراین باور به عشق پروردگار، اساس صلح با اوست و صلح با پروردگار نیروی حقیقی متحدکننده تمام هستی و کائنات درجهت دستیابی به آرامش حقیقی و پرهیز از خشونت و نزاع است:

آفرین بر عشق کل اوستاد صدهزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک مفترق در رهگذر یک سبوشان کرد دست کوزه‌گر
(همان: ۲/۳۷۸)

نتیجه‌گیری

نتایج ناشی از رویکرد عرفانی به مسئله صلح از دیدگاه مولانا و نکات نظری و عملی درمورد نائل شدن به چهارگونه مختلف صلح (صلح با خود، هستی و کائنات، مردم و خدا) نشان میدهد که مولانا برای رسیدن به این هدف بجز توجه به اندیشه وحدت‌نگری بعنوان نقطه کانونی و اصلی رسیدن به صلح و رفع اختلافهای فرهنگی، قومیتی و

ملیتی با اکسیر عشق، نکات بسیار ارزنده‌ای را جهت رسیدن به رهیافت فرهنگی درخصوص صلح مطرح مینماید. در اندیشه مولانا بحث انسان و شناخت ابعاد وجودی او برای رسیدن به صلح و آرامشی پایدار، جایگاه اساسی و مهمی دارد و عشق نقطه مرکزی این اندیشه است. از دیدگاه مولانا و عرفان او، آنچه مهم است انسان است و انسان با صلح، رهایی از قشریگری و نوع‌دوستی و پرهیز از خشونت است که میتواند کثرتها را رها نموده و به وحدت برسد. مولانا به جنگ از هر نوعی خاتمه داده و بر این باور است که این جنگها و درگیریها چیزی نیست جز نبود معرفت و سطحی‌نگری عده‌ای که اختلافات ظاهری را مستمسک ایجاد جهانی پر از تشمت و خشونت میسازند. تلاش مولانا برقراری آشتی میان انسان با خود است و میان او با کل هستی و کائنات تا خصومتها و دورنگیها رنگ باخته و در پرتو معرفت و شناخت عمیق، دورنگیها به صلح و صفا و دوستی و یکرنگی بدل گردد. صلح با خویشتن شرط لازم و اساس رسیدن به صلح بیرونی است و صلح بیرونی شامل برقراری ارتباط درست با سه محور ارتباط با خدا، دیگران و با طبیعت است. در صلح پایدار انسان، تمام موجودات هستی را که مظاهر حق هستند، در صلح و آرامشی الهی مشاهده میکند و از جنگ و جدال و خصومت پرهیز میکند و کل هستی را از آن برحذر میدارد. مولانا بر آن است که زمانی انسان به صلح پایدار نائل میگردد که تمام قوای وجودی خویش را به نحو اعتدال بکار گیرد. توجه به عشق، بستری را فراهم میسازد که در آن میان همه انسانها با طبیعت و خداوند، آرامش درونی برقرار میگردد. عشق حس عدالت‌طلبی و صلح‌جویی را در وجود انسان بیدار ساخته و این بزرگترین ارمغان عرفان برای بشریت است.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه استخراج شده است. آقای دکتر رضا حیدری نوری راهنمایی این رساله را بر عهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند و سهم ایشان از مقاله ۳۰ درصد میباشد. آقای محمدتقی سیمپاری به عنوان پژوهشگر این رساله ۵۰ درصد در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر ملک محمد فرخزاد نیز با کمک به تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی، ۲۰ درصد به سهم این مقاله در نقش مشاور این پژوهش را ایفا کردند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

با سپاس و قدردانی از عنایت خداوند متعال و آرزوی توفیق فرهیختگان علم‌آموز و آرزوی پیشرفت در مسیر اعتلای دانش و فرهنگ و اندیشه ایران اسلامی.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

The Holy Quran

Arab, Hossein. (۲۰۱۵). The Idea of Global Peace in Quranic and Dialectic Principles, Philosophy, and Global Peace. ۱۸th Conference of Hakim Molla Sadra. Islamic Wisdom Foundation of Sadra, p.۴۲۶.

- Attar Nishapuri, Farid al-Din. (۲۰۰۷). *Tazkirah al-Ouliya*. Ed. Mohammad Este'lami. Tehran: Zawar, p.۵۹۰.
- Chittick, William. (۱۹۸۳). *The Sufi Path of Love*. State University of New York Press, p.۱۹۵.
- Eftekhari, Asghar and Mohammadi, Hossein. (۲۰۱۴). *Peace and Compromise in the Holy Quran. The Quarterly of Quran and Hadith*, pp.۵۳-۷۸.
- Eisenberg, Nancy. (۱۹۹۲). *The Caring Child*. Harvard University Press, p.۹.
- Ghobadi, Hosseinali and Gorji, Mostafa. (۲۰۰۹). *Mawlavi's Global Messages to Man Today. Mystical Studies*, pp. ۱۰۱-۱۲۴.
- Ghorayshi, Ali Akbar. (۱۹۹۶). *The Dictionary of Quran*. Qom: Dar al-Quran, p.۱۴۱.
- Ghoshayri, Abdolkarim. (۲۰۰۹). *Risalah al-Ghoshayriyah*. Ed. Badi'ozzaman Forouzanfar. Tehran: Scientific and Cultural Publications, p.۳۹۲, ۳۹۴.
- Hajwiri, Abolhasan Ali ibn-Usman. (۲۰۰۲). *Kashf al-Mahjoob*. Ed. Zhukovski. Tehran: Tahoori, p.۲۴۷.
- Hosseini, Sayyed Shahab al-Din. (۲۰۱۴). *The Connection of Morality, Justice, and Peace in the Thought of Molla Sadra*. ۱۸th Conference of Hakim Mollad Sadra. Islamic Wisdom Foundation of Sadra, p.۳۶۳.
- Ibrahim Dinani, Gholamhossein. (۲۰۰۵). *Daftar-e Aghl wa Ayat-e Ishgh*. Vol. III. Tehran: Tarhe Now, p.۹۹.
- Lahiji, Sheykh Mohammad. (۱۹۹۴). *Mafatih al-I'jaz fi Sharh-e Golshan-e Raz*. Ed. Keywan Samiei. Tehran: Sa'di, p.۱۶۰.
- Mazaheri, Abd al-Reza. (۲۰۱۶). *Criticism and Examination of Pacifism in Mystical Texts. Specialized Quarterly of Islamic Mysticism*, pp. ۳۵-۵۳.
- Motahari, Morteza. (۱۹۹۰). *A Journey through the Prophetic Conduct*. Tehran: Sadra, p.۲۵.
- Rumi, Mawlana Jalal al-Din. (۱۹۹۱). *Flh ma Fih*. Ed. Badi'ozzaman Forouzanfar. Tehran: Negah, p.۱۲۹.
- Rumi, Mawlana Jalal al-Din. (۱۹۹۳). *Mathnawi*. Ed. Reynold A Nicholson. Tehran: Hermes.
- Schimmel, Annemarie. (۱۹۹۷). *I Am Wind, You Are Fire*. Tehran: Toos, p.۸۱.
- Shahraeini, Sayyed Mostafa. (۱۹۹۶). *Peace and its Status in Sufism. The Seminar of the Culture of Peace and Trial*. Delhi, p.۲۳.
- Sohrewardi, Shahab al-Din. (۱۹۹۳). *A Collection of Treatises by Sheikh-e Ishraq*. Ed. Sayyead Hossein Nasr. Vol. III. Tehran: Institute of Cultural Studies and Research, p

فهرست منابع فارسی

قرآن کریم.

- ایده صلح جهانی در اصول تفکر قرآنی و برهانی، فلسفه و صلح جهانی، عرب، حسین (۱۳۹۳)، مجموعه مقالات منتخب هجدهمین همایش حکیم ملاصدرا، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدا.
- پیامهای جهانی مولوی برای انسان امروز، قبادی، حسینعلی و گرجی، مصطفی (۱۳۸۷)، مطالعات عرفانی، شماره هشتم، صص ۱۲۴-۱۰۱. پیوند مفاهیم اخلاق، عدالت و صلح در اندیشه حکیم ملاصدرا، فلسفه و صلح جهانی، حسینی، سیدشهاب‌الدین (۱۳۹۳)، مجموعه مقالات منتخب هجدهمین همایش حکیم ملاصدرا، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدا.
- تذکره‌الاولیا، عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۶)، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
- دفتر عقل و آیت عشق، ابراهیمی‌دینانی، غلامحسین (۱۳۸۳)، ۳ جلد، تهران: طرح نو.
- راه عرفانی عشق، چیتیک، ویلیام، (۱۳۹۵)، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران: پیکان.
- رساله قشیری، قشیری، عبدالکریم (۱۳۸۸)، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- رفتارهای اجتماعی کودکان، آیزنبرگ، نانسی، (۱۳۸۴)، ترجمه بهار ملکی، تهران: ققنوس.
- سیری در سیره نبوی، مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، تهران: صدا.
- صلح و سلم در قرآن کریم، افتخاری، اصغر و محمدی، حسین، (۱۳۹۲)، فصلنامه قرآن و حدیث، (۲) ۶، صص ۵۳-۷۸.
- صلح و مراتب آن در تصوف، شهرآیینی، سیدمصطفی (۱۳۷۵)، سمینار فرهنگ صلح، تجربه و آزمون، دهلی نو.
- فیه ما فیه، مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۹)، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: نگاه.
- قاموس قرآن کریم، قریشی، علی‌اکبر (۱۳۷۵)، قم: دارالقرآن.
- کشف‌المحجوب، هجویری، ابوالحسن علی‌بن عثمان (۱۳۸۰)، به تصحیح ژوکوفسکی، تهران: طهوری.

مثنوی معنوی، مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۷۲)، به تصحیح رینولد آ. نیکلسون، تهران: هرمس.
مجموعه مصنفات شیخ اشراق، سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۷۲)، به تصحیح و مقدمه سیدحسین نصر، ج ۳، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن‌راز، لاهیجی، شیخ محمد (۱۳۷۴)، تصحیح کیوان سمیعی، تهران: سعدی.

من بادم و تو آتش، شبلی، آنه‌ماری، (۱۳۷۷)، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس.

نقد و بررسی نقش صلح‌طلبی در متون عرفانی، مظاهری، عبدالرضا (۱۳۹۴)، فصلنامه تخصصی عرفان اسلامی، (۴۱) ۱۲، صص ۵۴-۳۵.

معرفی نویسندگان

محمد تقی سیمیاری: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران.

(Email: Mohammad_simiari@yahoo.com)

رضا حیدری نوری: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران.

(Email: heidari@iau-saveh.ac.ir : نویسنده مسئول)

ملک محمد فرخ زاد: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران.

(Email: mmfzad@yahoo.com)

COPYRIGHTS

© ۲۰۲۱ The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Mohammad Taghi Simiari: PhD student in Persian Language and Literature, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran.

(Email: Mohammad_simiari@yahoo.com)

Reza Heidari Nouri: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran.

(Email: heidari@iau-saveh.ac.ir : Responsible author)

Malek Mohammad Farrokhzad: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran.

(Email: mmfzad@yahoo.com)